

توطئه علیه عیسی

¹ و چون عیسی همه این سخنان را به اتمام رسانید، به شاگردان خود گفت: ² می‌دانید که بعد از دو روز عید فصح است که پسر انسان را تسلیم کرده تا مصلوب گردد. ³ آنگاه رؤسای کهنه و کاتبان و مشایخ قوم در دیوانخانه رئیس کهنه، که قیافا نام، داشت جمع شده، ⁴ شورا نمودند تا عیسی را به حيله گرفتار ساخته، به قتل رسانند. ⁵ اما گفتند: نه در وقت عید مبادا آشوبی در قوم بر پا شود.

تدهین عیسی در بیت عنیا

⁶ و هنگامی که عیسی در بیت عنیا در خانه شمعون ابرص شد، ⁷ زنی با شیشه‌های عطر گرانها نزد او آمده، چون بنشست بر سر وی ریخت. ⁸ اما شاگردانش چون این را دیدند، غضب نموده، گفتند: چرا این اسراف شده است؟ ⁹ زیرا ممکن بود این عطر به قیمت گران فروخته و به فقرا داده شود. ¹⁰ عیسی این را درک کرده، بدیشان گفت: چرا بدین زن زحمت می‌دهید؟ زیرا کار نیکو به من کرده است. ¹¹ زیرا که فقرا را همیشه نزد خود دارید اما مرا همیشه ندارید. ¹² و این زن که این عطر را بر بدنم مالید، بجهت دفن من کرده است. ¹³ به شما می‌گویم: هر جایی که در تمام عالم بدین بشارت موعظه کرده شود، کار این زن نیز بجهت یادگاری او مذکور خواهد شد.

یهودای موافق است از تسلیم عیسی

¹⁴ آنگاه یکی از آن دوازده که به یهودای اسخریوطی مسمی بود، نزد رؤسای کهنه رفته، ¹⁵ گفت: مرا چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟ ایشان سی پاره نقره با وی قرار دادند. ¹⁶ و از آن وقت در صد فرصت شد تا او را بدیشان تسلیم کند.

شام فصح

¹⁷ پس در روز اول عید فطیر، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: کجا می‌خواهی فصح را آماده کنیم تا بخوری؟ ¹⁸ گفت: به شهر، نزد فلان کس رفته، بدو گوید: استاد می‌گوید وقت من نزدیک شد و فصح را در خانه تو با شاگردان خود صرف می‌نمایم. ¹⁹ شاگردان

چنانکه عیسی ایشان را امر فرمود کردند و فصح را مهیا ساختند.

²⁰ چون وقت شام رسید با آن دوازده بنشست. ²¹ و وقتی که ایشان غذا می‌خوردند، او گفت: هرآینه به شما می‌گویم: که یکی از شما مرا تسلیم می‌کند! ²² پس بغایت غمگین شده، هر یک از ایشان به وی سخن آغاز کردند که: خداوند آيا من آنم؟ ²³ او در جواب گفت: آنکه دست با من در قاب فرو برد، همان کس مرا تسلیم نماید! ²⁴ هرآینه پسر انسان به همانطور که درباره او مکتوب است رحلت می‌کند. لیکن وای بر آنکسی که پسر انسان بدست او تسلیم شود! آن شخص را بهتر بودی که تولد نیافتی! ²⁵ و یهودا که تسلیم کننده وی بود، به جواب گفت: ای استاد آيا من آنم؟ به وی گفت: تو خود گفتی!

²⁶ و چون ایشان غذا می‌خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به شاگردان داد و گفت: بگریذ و بخورید، این است بدن من. ²⁷ و پیاله را گرفته، شکر نمود و بدیشان داده، گفت: همه شما از این بنوشید، ²⁸ زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود. ²⁹ اما به شما می‌گویم: که بعد از این از میوه مؤ دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود، تازه آشامم. ³⁰ پس تسبیح خواندند و به سوی کوه زیتون روانه شدند.

پیشگویی عیسی انکار پطرس

³¹ آنگاه عیسی بدیشان گفت: همه شما امشب درباره من لغزش می‌خورید چنانکه مکتوب است: که شبان را می‌زنم و گوسفندان گله پراکنده می‌شوند. ³² لیکن بعد از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت. ³³ پطرس در جواب وی گفت: هر گاه همه درباره تو لغزش خورند، من هرگز نخورم. ³⁴ عیسی به وی گفت: هرآینه به تو می‌گویم: که در همین شب قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد! ³⁵ پطرس به وی گفت: هرگاه مردنم با تو لازم شود، هرگز تو را انکار نکنم. و سایر شاگردان نیز همچنان گفتند.

دعای عیسی در باغ جنسمانی

³⁶ آنگاه عیسی با ایشان به موضعی که مسمی به جتسمانی بود رسیده، به شاگردان خود گفت: در اینجا بنشینید تا من رفته، در آنجا دعا کنم. ³⁷ و پطرس و دو پسر زیدی را برداشته، بی‌نهایت غمگین و دردناک شد. ³⁸ پس بدیشان گفت: تفس من از غایت الم مشرف به موت شده است. در اینجا مانده با من بیدار باشید. ³⁹ پس قدری پیش رفته، به روی در افتاد و دعا کرده، گفت: ای پدر من، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد؛ لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو. ⁴⁰ و نزد شاگردان خود آمده، ایشان را در خواب یافت. و به پطرس گفت: آیا همچنین نمی‌توانستید یک ساعت با من بیدار باشید؟ ⁴¹ بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید! روح راغب است، لیکن جسم ناتوان. ⁴² و بار دیگر رفته، باز دعا نموده، گفت: ای پدر من، اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد، آنچه اراده تو است بشود. ⁴³ و آمده، باز ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود. ⁴⁴ پس ایشان را ترک کرده، رفت و دفعه سوم به همان کلام دعا کرد. ⁴⁵ آنگاه نزد شاگردان آمده، بدیشان گفت: مابقی را بخوابید و استراحت کنید؟ الحال ساعت رسیده است که پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم شود. ⁴⁶ برخیزید برویم! اینک، تسلیم کننده من نزدیک است.

دستگیری عیسی

⁴⁷ و هنوز سخن می‌گفت، که ناگاه یهودا که یکی از آن دوازده بود با جمعی کثیر با شمشیرها و چوبها از جانب رؤساء کهنه و مشایخ قوم آمدند. ⁴⁸ و تسلیم کننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود: هر که را بوسه زنم، همان است. او را محکم بگیرد. ⁴⁹ در ساعت نزد عیسی آمده، گفت: سلام یا سیّدی! و او را بوسید. ⁵⁰ عیسی وی را گفت: ای رفیق، از بهر چه آمدی؟ آنگاه پیش آمده، دست بر عیسی انداخته، او را گرفتند. ⁵¹ و ناگاه یکی از همراهان عیسی دست آورده، شمشیر خود را از غلاف کشیده، بر غلامکاهن اعظمزد و گوشش را از تن جدا کرد. ⁵² آنگاه عیسی وی را گفت: شمشیر خود را غلاف کن، زیرا هر که شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد. ⁵³ آیا گمان می‌بری که نمی‌توانم الحال از

پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟ ⁵⁴ لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که همچنین می‌بایست بشود؟ ⁵⁵ در آن ساعت، به آن گروه گفت: گویا بر دزد بجهت گرفتن من با تیغها و چوبها بیرون آمدید! هر روز با شما در معبد نشست، تعلیم می‌دادم و مرا نگرفتید. ⁵⁶ لیکن این همه شد تا کتب انبیا تمام شود. در آن وقت جمیع شاگردان او را واگذارده، بگریختند.

عیسی در حضور شورای یهود

⁵⁷ و آنانی که عیسی را گرفته بودند، او را نزد قیافا رئیس کهنه جایی که کاتبان و مشایخ جمع بودند، بردند. ⁵⁸ اما پطرس از دور در عقب او آمده، به خانه رئیس کهنه در آمد و با خادمان بنشست تا انجام کار را ببیند. ⁵⁹ پس رؤسای کاهنانو مشایخ و تمامی اهل شورا طلب شهادت دروغ بر عیسی می‌کردند تا او را بقتل رسانند، ⁶⁰ لیکن نیافتند. با آنکه چند شاهد دروغ پیش آمدند، هیچ نیافتند. آخر دو نفر آمده، ⁶¹ گفتند: این شخص گفت: می‌توانم معبد خدا را خراب کنم و در سه روزش بنا نمایم. ⁶² پس رئیس کاهنه برخاسته، بدو گفت: هیچ جواب نمی‌دهی چیست که اینها بر تو شهادت می‌دهند؟ ⁶³ اما عیسی خاموش ماند! تا آنکه رئیس کاهنه روی به وی کرده، گفت: تو را به خدای حقی قسم می‌دهم ما را بگو که: تو مسیح پسر خدا هستی یا نه؟ ⁶⁴ عیسی به وی گفت: تو گفتی! و نیز شما را می‌گویم: بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوّت نشسته، بر ابرهای آسمان می‌آید! ⁶⁵ در ساعت رئیس کاهنه رخت خود را چاک زده، گفت: کفر گفت! دیگر ما را چه حاجت به شهود است؟ الحال کفرش را شنیدید! ⁶⁶ چه مصلحت می‌بینید؟ ایشان در جواب گفتند: مستوجب قتل است! ⁶⁷ آنگاه آب دهان بر رویش انداخته، او را طپانچه میزدند و بعضی سیلی زده، ⁶⁸ می‌گفتند: ای مسیح، به ما نبوّت کن! کیست که تو را زده است؟

انکار پطرس

⁶⁹ اما پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزیکی نزد وی آمده، گفت: تو هم با عیسی جلیلی

بودی!⁷⁰ او روبروی همه انکار نموده، گفت: نمی‌دانم چه می‌گویی!⁷¹ و چون به دهلیز بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده، به حاضرین گفت: این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است!⁷² باز قسم خورده، انکار نمود که این مرد را نمی‌شناسم.⁷³ بعد از چندی، آنانی که ایستاده بودند پیش آمده، پطرس را گفتند: البتّه تو هم

از اینها هستی زیرا که لهجه تو بر تو دلالت می‌نماید!⁷⁴ پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که این شخص را نمی‌شناسم. و در ساعت خروس بانگ زد.⁷⁵ آنگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود: قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد. پس بیرون رفته زار زار بگریست.